

نسبت انتشارات روایت فتح با این کتاب

مهدیه زکی زاده: برنامه کتاب شهید حسین علم الهدی و مادر ایشان به سال ۱۴۰۰ برمی گردد. تصمیم مجموعه بر این بود تا به شهادت مظلوم هویزه که در رابطه با آنها کم کار شده، بپردازیم. پرننگ ترین شهید در این حوزه، شهید علم الهدی است و دیدیم پای کسی چون نصرت... محمودزاده در میان است و ایشان علاقه زیادی به شهید علم الهدی دارند و روی این موضوع بسیار حساس هستند. ایشان یکی از پایه های روایت فتح هستند.

متوجه شدیم در مورد محمد حسین علم الهدی کار شده است، پس چه باید می کردیم؟! در وهله اول سه شهید هویزه در نظر گرفته شد تا در مورد آنها کار کنیم. «به رنگ خاک» از اینجا شروع شد و مجموعه خاطراتی است درباره شهید علم الهدی که توسط خانم مهدویان مورد بازنویسی قرار گرفت. با وجود این که کتاب مجموعه خاطره است اما استقبال خوبی از آن شد.

در این رفت و آمدها متوجه مادر شهید علم الهدی شدیم که چه زندگی پررنگی دارند و چه سوزه بایرکتی هستند و حیف که این قدر دیر به سراغ مان آمدند، چون ما اعتقاد داریم خودشان سراغ ما می آیند. با وجود این که خانواده علم الهدی دست به قلم هستند و می شود بین نوه ها چند نویسنده یافت؛ از این جهت کار نشدن این موضوع عجیب بود و می شود گفت توفیق ما بوده است.

وقتی به مادرها رسیدیم تصمیم گرفتیم اثری جدید منتشر کنیم که قبلا کار نشده است. در رفت و آمد با خانواده علم الهدی در کتاب به رنگ خاک متوجه شده بودیم با خانواده ای صاحب نظر طرف هستیم و کار چیزی نیست که بتوانیم کمی پاکج بگذاریم.

ما به کسی احتیاج داشتیم که در مرحله تحقیق و نویسندگی با خانواده همراهی کامل داشته باشد. نترسد، چون تجربه ما می گفت این میزان حساسیت خانواده ها، نویسنده ها را می پراند، طاقت نمی آورند و می ترسند، چون فکر می کنند وقتی حین مصاحبه و نوشتن این همه حساسیت وجود دارد، شاید خانواده بعد از اتمام کار اثر را قبول نکنند. موارد زیادی داشتیم که خانواده ها کتاب را کنار گذاشتند و اثر به انتشار نرسید. از این رو نویسنده ای می خواستیم که از نظر اخلاقی صبور باشد، همراهی کند و دل بدهد. دل دادن برای من بسیار مهم بود. انتخاب نویسنده دو دوتا چهارتا نیست. می شود موضوع توفیق را کنار ماجرا گذاشت. این همه نویسنده داریم و خانم عباسیان در انتشارات ما و در میان این جمع فردی تازه کار به حساب می آمد.

مدت زیادی از دوستی و همکاری ایشان با ما نمی گذشت. از او به دوستی استفاده می کنیم، چون اخلاق زیبا و پسندیده ایشان ارتباط راصمیمی تر کرد و همکاری ما با خانم عباسیان به دوستی رسید. ما با بچه های خبرنگار خوب جلو می رویم. خبرنگارانی که وارد فضای نویسندگی می شوند با ما همراه تر هستند؛ شاید چون روحیه کنجکاوی در این گروه بالاتر است و ما از بابت تحقیق خیال مان آسوده است و می دانیم تا به هدفی که می خواهند نرسند، ول نمی کنند.

من خانم عباسیان را برای تألیف این اثر پیشنهاد دادم. قلم ایشان را می شناختم و می دانستم خبرنگارها خیلی راحت می توانند خط کار را بگیرند. این کتاب برای ما بسیار مهم بود، چون حساسیت خانواده را می شناختم، از این رو به خانم عباسیان گفتیم با خیال راحت و فراغ بال کار کنند و باهم کاری به زمان تحویل اثر نداشته ایم تا کار درستی ارائه شود.



ن فیلم نمی سازند؟!

از نگاه عروس خانواده

بی بی جان چرا ناراحتی؟ بی بی جان آن قدر از برخورد بچه خوشش آمده بود که به من و بی بی خدیجه گفت از این بچه یاد بگیرید ببینید چقدر با محبت و مهربان است.

قبل از ازدواج من در اهواز، پسرخاله ام سال ۱۳۵۹ قبل از شهادت سید حسین، شهید شده بود. خاله من در خانه مستاجری ما بودند. زمان جنگ و موشکباران بود و در زیرزمین زندگی می کردیم. در زدند و دیدیم خانم علم الهدی است. ما نسبت فامیلی داشتیم و ایشان برای دیدار پیش ما آمده بودند. تا نشستند شروع به دلداری خاله من کردند. این رفتار ایشان برای ما خیلی جالب بود. خودشان شهید نداده بودند ولی درک خوبی از وضعیت مادر شهید داشتند. چند روز بعد، حسین شهید شد.



حاجیه خانم شخصیتی مهربان داشتند و نه فقط با ما که عروس شان بودیم بلکه با هرکسی که برخورد می کردند، او حس مهربانی را درک می کرد. ما ساکن قم بودیم و حداقل ماهی یک بار به اهواز می رفتیم و برمی گشتیم. پسر بزرگ من روح... به ایشان وابسته بود و مادر بزرگش را خیلی دوست داشت. در قم در خانه خودمان نشسته بودیم. من بودم و دو فرزندم، بی بی خدیجه و حاجیه خانم که کمی ناخوش احوال بودند و می خواستند بخوابند. من و بی بی خدیجه، احوال حاجیه خانم را خیلی تحویل نگرفتیم. دخترم رضوان حدودا دوساله بود، تازه کمی حرف زدن یاد گرفته بود. پیش حاجیه خانم رفت و به او گفت

در اهواز بود که کار آسانی نبود. باید بگویم بی بی جان قلاب را انداخت و مرا به طرف خودش کشید.

۱۴ **چطور برای تدوین کتاب به این سیستم رسیدیم و زاویه دید دانی کل و سوم شخص را انتخاب کردید؟**

حدود ۱۳ تا ۱۴ نفر از مصاحبه شوندگان را از لیست بی بی جان حذف کردیم و برای کتاب سید حسین نگه داشتیم چون اختصاصا در مورد ایشان بود. سیر تاریخی کتاب سه برهه مهم تاریخ ایران را در بر می گیرد. کسی که این کتاب را می خواند تاریخ معاصر را ورق می زند. کنشگری نوجوانانه و حتی کودکانه سوزه با موضوع کشف حجاب رضاخان و نوع مبارزه او با موضوع، مخالفت با کاپیتولاسیون درحالی که مسئولیت بچه های خود و خواهرش را بر عهده داشت. او نه در سال های نزدیک به پیروزی انقلاب، بلکه در سال ۱۳۴۲ فعالیت انقلابی داشت.

حیف است از همسر ایشان یاد نکنم. این دو با وجود تفاوت سنی، زندگی عارفانه ای با هم داشتند و بی بی جان تحت تاثیر ایشان رشد کرد. برای من عجیب است که در آن دوران چطور یک زن کم سن و سال در اهواز خانم ها را جمع می کند و برای سلامتی آیت... خمینی مراسم ختم صلوات هفتگی می گیرد؟! رساله امام را می خوانند، طومار می نویسند، امضا می کنند و به شاه تلگراف می فرستند که این تلگراف در اسناد ساواک موجود است.

هر برهه زندگی این زن الگوست و باید به آن پرداخته شود. حیف است از زندگی چنین الگوهایی فیلم ساخته نشود و آنها به زنان و مادران معرفی نشوند.

من توفیق داشتم و در خدمت مادران شهید بودم، ولی بسیاری از این مادران به واسطه شهادت پسران شان وارد فعالیت و کنشگری شده اند، اما بی بی جان قبل از شهادت پسرش، فرماندهی در جامعه زنان بود. بی بی جان، عمری کوتاه، ولی با پرکت داشتند.

۱۵ **تجدید بیعت با امام**

پس از پیروزی انقلاب تا آغاز جنگ دوران سکوت بسیاری از مادران شهید است، ولی این مادر در آن دوره شخصیتی طلایی بود. زنان را جمع می کند و از



بسیاری جان

خودشان و

فرزندان شان را

برداشتند و به

جایی امن رفتند.

این مادر نه تنها از

شهر نرفت، بلکه

به مادران دیگر

گفت شهر را خالی

نکنند

اهواز با وسایل حمل و نقل آن زمان برای تجدید بیعت با امام راهی تهران می شوند. یکی از آن زنان ما گفت بی بی جان در تک تک ماها را می زد و می گفت من راهی می شوم اگر دوست دارید بیایید و اگر طلایی دارید در راه انقلاب بدهید. این کارها به ذهن چه کسی می رسد؟!

در سه ماهه اول جنگ بسیاری جان خودشان و فرزندان شان را برداشتند و به جایی امن رفتند. این مادر نه تنها از شهر نرفت، بلکه به مادران دیگر گفت شهر را خالی نکنند. عکسی از بی بی جان در میان آوارهای بمباران اهواز وجود دارد. این زن در آن زمان خانه خود را خالی کرده و به مامنی برای رزمندگان و پایگاهی برای کمک به جبهه تبدیل کرده است. یکی از پارامترهای سوگ درمانی این است که وقتی کسی عزیزی را از دست داده و به آرامش رسیده، دیگر داغداران را تسلی بدهند. بی بی جان اوایل جنگ سوگ درمانی را درک کرده بود و همراه با مادران شهید به دیگر مادران داغدار دلداری می داد.

دوست دارم تا جایی که می توانم بی بی جان را معرفی کنم. به دوستان و همکارانی که برای ساخت مستند می آیند؛ می گویم که من تا جایی که بتوانم همکاری می کنم تا اتفاقات خوبی بیفتد.

۱۶ **در کار شهدا دنبال پول و نام نیستم**

از مصمیم قلب می گویم که در کار شهدا به دنبال دو چیز نبوده و نیستم؛ یکی پول و دیگری اسم است. با وجود این که از لطف این عزیزان هر دوی اینها به من می رسد، اما من به دنبال شان نیستم. حساب و کتاب من با شهدا جداست.

همان طور که گفته شد، بی بی جان برای کارهایش الهی، هیأتی و مردمی جلو می رفتند. با خودم گفتم یعنی من نمی توانم به عنوان ذره ای کوچک که خود را به این اسم بزرگوار چسبانده ام، این نیت را داشته باشم و در این اثر بحث پول و مادیات نداشته باشم؟! به همین دلیل هیچ وقت عواید مادی این اثر را پیگیری نکرده ام در حالی که در مورد آثار دیگر قراردادهای سنگین تری بسته ام و حساب آنها جداست.

